

+ گوشه

بانوی قهرمان

درباره واقف «منتصریه»، تنها بیمارستان پیوند عضو در شرق کشور

● **فاطمه بختیاری /** ماجرا به سال ۱۳۹۷ خورشیدی برمی گردد به بیش از ۱۰۰ سال پیش؛ به ایامی که آبادی مشهد تا به این اندازه نبود؛ به زن و مردی که تصمیم گرفتند اموال خود را در راه گشایی از مشکلات مردم وقف کنند. حاج محمد حسین میرزای منتصر الملک که فرزندی ندارد، اموال خود را به همسرش رابعه خانم معروف به احترام السلطنه قهرمان، می بخشد تا او در راه خیر به ویژه ساخت مرکزی درمانی که آن زمان به آن مریض خانه می گفتند، هزینه کند. منتصر الملک که فوت می کند، رابعه خانم دست به کار می شود تا به وصیت همسرش جامه عمل بپوشاند، این می شود که با اموالی که همسرش به او بخشیده بود، زمینی می خرد و بنایی برپا می کند که منفعت آن التیامی باشد بر تن رنجور بیمارانی که از راه دور و نزدیک به مشهد الرضا^(ع) می آیند. رابعه قهرمان در سال ۱۳۵۰ متولد و در طول عمر ۸۷ ساله خود منشأ خیرات و برکات بسیار در حوزه سلامت می شود که مهم ترین یادگاری او بیمارستان پیوند اعضای منتصریه مشهد بوده است. بیمارستان موقوفه ای که یکی از بزرگ ترین موقوفات درمانی کشور با حدود ۳۴۰۰ مترمربع در حاشیه خیابان جنت مشهد است. این بانوی نیکوکار اول بهمن ماه سال ۱۳۳۷ دارفانی را وداع می گوید و در مقبره خانوادگی خود در حرم مطهر امام رضا^(ع) به خاک سپرده می شود.

از زنان ویژه روزگار بود

رضاقلی قهرمان فرزند محمدحسن و برادرزاده رابعه قهرمان به عنوان ناظر این وقف و دیگر موقوفات خاندان قهرمان درباره واقف و وقفی که انجام شده است می گوید: «خانواده ما کار خیر را مقدم بر هر چیز می دانستند. عمه ام، رابعه خانم ملقب به احترام السلطنه، سبک زندگی خاصی داشت. از زنان ویژه روزگار بود که در زمان حیات خود به نیازمندان رسیدگی می کرد. خوش برخورد و اجتماعی بود و سفر عتبات زیاد می رفت. به امور دینی توجه داشت. در یک کلام می توانم بگویم که شخصیت والایی داشت. منزل آن هاروبه روی چهارطبقه در خیابان ارگ بود و چون فرزندی نداشت هر وقت ما منزلش می رفتیم توجه خاص و ویژه ای به ما داشت و با همه فامیل و نزدیکان رفت و آمد داشت. آنچه ما به یادگار داریم شخصیت ویژه اوست.»

انگار پدر و مادر دوم من باشند

سلامتی دوباره برای فریبا معجزه بود. معجزه ای که او را از ایستگاه آخر دنیا برگردانده بود سر خط. معجزه ای که با مهر بانی سه خانواده عزیز از دست داده ممکن شده بود. حالا او هم به دنبال جبران است. هم جبران زندگی نکرده خودش، هم محبت آن ها که وقت بیماری به دادش رسیدند. «خیلی کار دارم. هنوز نمی توانم بروم سرکار. درس هم هست. دانشجوی فوق لیسانس هستم و کلی کار دارم که باید انجام دهم. دوست دارم مسجد بسازم. همه این سال ها که بیمار بودم، مهر بانی مردم همراهم بود. معلم ها، استادها، پزشک ها، کارمندان بهزیستی و خیران. با توکل به ائمه و کمک خانواده تا اینجا رسیدم. خیلی هامی گفتند ما جای تو بودیم همان نوجوانی کارمان تمام شده بود. اما من هفده سال ادامه دادم و در آخر بزرگ ترین و بهترین هدیه ام را از خانواده هایی گرفتم که اعضای فرزندشان را به من اهدا کردند. انگار پدر و مادر دوم من باشند. انگار که دوباره مرا به دنیا آورده باشند. خیلی ممنون و مدیونشان هستم.»

